

متن پرسش

جناب استاد سلام: طبق سوال ۲۴۰۲۴ شما جواب دادین که: این موارد، مواردی است که به نظر بنده در کالبدشکافی بدن انسان به خوبی روشن است. موفق باشید بله بنده هم می دانم با کالبد شکافی و مشاهده یقین پیدا می شود، ولی آنکه کالبد شکافی شده فقط یک انسان هست چرا ما وجود عصب و قلب و ... را که در یک انسان کالبد شکافی شده مشاهده می کنیم به همه انسانها نسبت می دهیم و به همه انسانها بسط می دهیم، در صورتی که فقط با کالبد شکافی یک انسان یا چند انسان ما آن عصب ها و قلب و ... را دیده ایم نه با کالبد شکافی همه انسانها، بنده سوالم اینه که چرا ما از مشاهده قلب و یا عصب در یک انسان آن وجود قلب و عصب را به همه انسانها نسبت می دهیم شاید در انسان دیگری این ها نباشد، در اصل می خواهیم بدانم طبق کدام منطق و استدلال ما بدون کالبد شکافی همه انسانها به این نتیجه می رسیم که پس همه انسانها عصب و قلب و دارند؟ ممنون

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: یک قاعده‌ی عقلی است و تمام علوم تجربی نیز بر آن بنیاد شده است تحت عنوان «حکم الامثال فیما یجوز و فیما لایجوز واحد» **اشیاء همانند، دارای حکمی همانند خواهند بود**، اعم از اینکه آن حکم مثبت باشد یا منفی. به عبارت دیگر حکم هر شی حکم مانند آن نیز هست. بنابراین اگر موجودی به حکمی از احکام محکوم شود، موجود دیگری که مانند موجود اول است، به همان حکم محکوم می گردد. زیرا بین دو موجود همانند، آنچه موجب امتیاز و جدایی آنها از یکدیگر می شود، به ذات و ماهیت آنها وابسته نیست، بلکه صرفاً یک امر عرضی است. پس دو موجود متمثل یا موجودات امثال، در ماهیت متحدند. در این هنگام اگر این ماهیت به حکمی محکوم شود که در یک مورد به طور ایجاب است و در مورد دیگر به طور سلب، مستلزم اجتماع نقیضین خواهد بود، و چون اجتماع نقیضین از نظر عقل محال است، آنچه موجب آن می گردد نیز محال است. به این ترتیب، نتیجه آن است که اشیاء همانند، دارای حکم واحد می باشند. اعم از اینکه آن حکم به طور ایجاب باشد یا به طور سلب. این قاعده از جمله قواعدی است که در بسیاری از موارد به آن استناد شده و زیربنای بسیاری از مسائل قرار گرفته است. اگرچه در کتب فلسفی بحثی تحت عنوان این قاعده دیده نمی شود و فلاسفه آن را به طور مستقل مورد بحث قرار نداده اند، ولی امام فخررازی فصلی از کتاب الاربعین فی اصول الدین را به بحث از این قاعده اختصاص داده و برای اثبات آن استدلال کرده است. در خاتمه این کتاب، که در چهل بخش و برای بحث از چهل مسئله تدوین شده است، امام فخررازی

فصلی را منعقد کرده و برخی از اصول و قواعد عقلی را که زیربنای مسائل فلسفی قرار می گیرند، برشمرده است. در آغاز، علم را به تصور و تصدیق و هر کدام از آنها را به دو بخش بدیهی و کسبی تقسیم کرده، سپس اکتساب نظریات را از طریق ترکیب بدیهیات دانسته و ابده بدیهیات و نخستین قضایای ضروری را استحاله اجتماع و ارتفاع نقیضین معرفی کرده است. سپس تعدادی از قواعد را بر قضیه استحاله اجتماع و ارتفاع نقیضین مترتب نموده که هر کدام از آنها اساس و زیربنای بسیاری از مسائل فلسفی می باشند. موفق باشید